

ای رند اگر روزی از میگده بر کردی
 زان خاک مرا بوئی باز آرا اگر مردی
 از گلشن آگاهی ناوردی اگر وردی
 ره نیست ترا بر ما پهوده چه میگردی
 اخوان که زره آیند آرند ره آوردی
 این قصه ره آورد است از بهر دل اخوان

هندی اکرت ددی است رو سوی طریقت کن
 صورت نه بکار آید آرایش سیرت کن
 درسی ز سیر بر گیر سیری به حقیقت کن
 بر خوان سخن استاد زو یاد برحمت کن
 خاقانی ازین در که در یوزه عبرت کن
 تا از در تو زین پس در یوزه کند سلطان
 اسلامبول — عبدالرحیم هندی

نگاهی بتاریخ عبرت تاریخ

یا سفارت عرب در دربار ایران^(۱)

گر در ساعات خوش آیند شب، هنگامیکه ماه، یعنی
 این دو شیزه عالم بالا در فراز کوهها و درهها و
 دریاها نور افشانی میکند، موقعی که ناطق و صامت
 در يك سکوت عمیق و خاموشی محض فرو رفته اند قدری



(۱) ترجمه يك فصل از کتاب «محمد و جانشینان او» تألیف مستشرق علامه
 پروفیسور واشنگتن ایروینگ «Mohamed and his Successors» by Prof.
 Washington Irving.

بمطالعات عمیقه فرو رفته و به بیهوشی ایام نظر افکنیم خواهیم دید
چطور دنیا با تمام حوادث جاریه خود در گذر است، چگونه
روزگار هر روز مقدار زیادی بر وقایع زمان گذشته افزوده صفحه
های نوینی بتاریخ بشریت اضافه میکند!

چه سلاطین با شکوه که روزگاری را بخوشی بسر برده و
بالاخره در طی ایام و اوقات نا پدید و بخواب ابدی رفتند!
چه پادشاهان و چه تاجداران که بواسطه تصادف یک حادثه
جزئی، یک یش آمد کوچک و نا چیز، اورنگ و دیهیم سلطنت را
از کف داده و پس از آنکه ملتی را به چاه خواری پر تاب کردند
خود نیز غریب وار جان داده و در گذشتند!
آری! چنین است عمر و چنین است زندگانی نا پایدار
مردم این جهان!!

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار
تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو
روزگار مانند تاریخ است و ایام هم صفحات آن، تاریخ گذشتگان
را بخوانید و از آن عبرت گیرید.

چو تخت عرب بر عجم چیره شد
همی بخت ساسانیان تیره شد
همان زشت شد خوب و شد خوب زشت
شده راه دوزخ پدید از بهشت

همینکه نوبت سلطنت به یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی
رسید، ایرانیان، این ملت کهن سال فنا نا پذیر، سعادت خویش را
از دست داده رشته قومیتشان از هم گسته شد، سر زمینیه که
با خون کشتگان میدان جنگ و جوانان دلیر رنگین شده بود
مزارعش بایر و خراب و باغ و بوستانش روی بویرانی نهاد،

تاریکی ظلم بر آنسامان چیره گشت، شراره تعدی سر تا سر مملکت را فرا گرفت. مردم با حالت آشفته و پریشان منتظر طلوع صبح سعادت بودند، یزدگرد بواسطه تلقینات در باریان جاهل و منفعت پرست بمصالح رعیت و کارهای مملکت ابدأ توجهی ننموده سرگرم عیش و عشرت بود. کسانی که آبادی خویش را در ویرانی ملت دیده و هستی و حیات مردم را در پنجه‌های شقاوت خود گرفته بودند در تمام نقاط حکمفرما شدند.

عمر بن الخطاب خلیفه دوم ضعف دولت و سستی ارکان مملکت را مفتاح شمرده سعد بن ابی وقاص را با قشون بیستار جهت فتح ایران اعزام داشت. یزدگرد ضعیف القلب که تا آنوقت جز شهوت پرستی فکر دیگری نداشت از این معنی سخت بر آشفته، کماشتگان او باطراف و اکثاف پراکنده شده با فریادهای دلخراش مردم را از وقوع این پیش آمد هولناک بیدار میکردند اگر صاعقه سوزانی از آسمان میافتاد، اگر کوه آتش فشانی فوران مینمود مانند این واقعه غیر منتظر در مزاج یزدگرد تأثیر نمیکرد و تا این اندازه او را پریشان نمیساخت.

سپاه اعراب که آثار سبعیت از آنها پدیدار بود در سواد (عراق عرب) گرد آمده عازم ایران بودند، از این طرف یزدگرد، رستم آذری فرمانده سپاهیان ایران را باتفاق سرکردگان و مرزبانان برای جلوگیری اعراب روانه و در خفاء، چند نفری را نزد قفقور پادشاه چین فرستاده تقاضای مساعدت نمود. اگر در این محاربه قشون ایران صفوف اعراب را در هم میشکست، اگر بازوان پولادین تقدیر، ایرانیان را یاری میکرد و با آنان پنجه به پنجه نمیزد یقیناً ابهت و عظمت دیرین، مجد و شکوه قدیم ایران مانند ستارگان بامدادی به ناگهان افول نمیکرد!

ولی افسوس!! آنچه نبایستی بشود شد و در جنگ معروف قادیسیه ایرانیان چنان بهزیمت رفتند و طوری ملت آنان لگد کوب اعراب شد که دیگر کسی جبران آنرا نتوانست بنماید. علتی که باعث شکست قشون ایران شد، چنانکه بسیاری از مورخین تصور نموده جز ضعف و فساد اخلاق خاندان سلطنتی و اهتمام بامور شخصی چیز دیگری نبوده، و با وجود اینکه یزد کرد در آخر کار پشیمان شده و خواست ایران را از حسیض ذلت بیرون آورده بر شئون آن بیفزاید، و با وجود اینکه مدافعین حوزه استقلال مملکت ماهی وار در خاک و خون غلطیدند، باز مسئولیت این شکست را نمیتوان از او سلب نمود، چنانکه رستم آذری در طی مکتوب به برادر خود مینویسد:

کنه‌کار تر در زمانه منم از ایرا گرفتار اهریمنم
 که من با سپاهی بسختی درم برنج و غم و شور بختی درم
 بایرانیان زار و گریان شدم ز ساسانیان نیز بریان شدم
 دریغ آن سر و تاج و اورنگ تخت دریغ آن بزرگی و آن فروبخت
 گر این پس شکست آید از تازیان ستاده نگردد مگر بر زبان

باری سپاه ایران در زیر فرماندهی رستم در قادیسیه فرود آمده و خیمه و خرگاه خود را بر پا کردند، سعد نیز بخلیفه پیغام فرستاده او را از کیفیت قضیه با خبر ساخت. سعد وقاص که شخصی مشهور و کار آزموده بود باردوی دشمن واقعی تنهاده بلکه یقین داشت که در یرتو فداکاری مسلمین غالب خواهد شد! ولی خلیفه قبلاً باو دستور داده بود که پیش از شروع بعملیات جنگی، پیش از آنکه زنجیر تابعیت را بگردن ایرانیان بگذارد چند نفر از سرکرده‌های اعراب را نزد یزد کرد فرستاده او را

به قبول دین حنیف دعوت کند. سعد بنا بر تعلیمات خلیفه چند نفر از بزرگان و صاحب منصبان مجرب خویش را انتخاب و نزد پادشاه ایران اعزام داشت. سفرای عرب بشهر بزرگ و با شکوه مداین وارد شده بتالارها و اطاقهای سلطنتی قصر کسری نزول کردند، اکابر و اعیان و درباریان دولت همه با لباسهای فاخر و زینتهای گرانبها دور شاه جمع شده، و شاه خود روی تخت زرین نشسته بود، پایه‌های این تخت با بهترین شکلی تعبیه و دور تا دور آنرا یکنوع پارچه زر بافت نفیس پوشانیده بود. اعراب صورتهای خود را با برد یمانی مستور و لباسهای ساده در بر داشتند.

حالت یقراری سلطان حکایت میکرد که بی اندازه متوحش است، ایام گذشته را در مد نظر آورده بر خوش بختی سابق خود رشک میبرد، ولی طولی نکشید که روی خود را بمهمانان تازه نموده توسط ترجمان خویش مأموریت آنانرا برسید، در اینموقع مغیر بن ضاراه که از دیگران بزرگتر و ریاست این هیئت را عهده دار بود برخاسته بدین مضمون اظهار داشت:

شاه! اگر بخوشی و خرمی روزگار علاقه‌مند هستی، اگر می‌خواهی ریشه سلطنت خویش را به نیشه غفلت در نیاوری و شرافت نیکان را از دست ندهی باید دین حنیف اسلام را اختیار و یا هر ساله به بیت المال مسلمین جزیه بدهی و اگر هیچ یک از این دو مطلب را نمی‌پذیری باید خود را آماده جنگ سازی

که گر شاه پذیرد این دین راست

دو عالم بشادی و شاهی و راست

بکاری که پاداش یابی بهشت

نباید بی‌باغ بلا خار کشت

یزد کرد پس از قدری سکوت و تأمل سر بر آورده چنین گفت:
ای اعراب! شما که همیشه بصحرا نوردی یسر برده و
سوسمار و بزچه‌های بیابانها را میخوردید، شماها که آب شور را
آشامیده و پارچه‌های پشمی در بر میکردید، و از عبور متوالی
بیابانهای بی اشتهاء، و ادبهای پهناور خسته نشده و آثار ملالت در
چهره‌تان ظاهر نمیشد، پس از آنکه بعضی از شماها تصادفاً
بکشور ایران آمده از آبهای گوارا، غذاهای لذیذ و لباسهای
پاکیزه آن متمتع شدند، اکنون دست بدست شما داده ادعای
تاج و تخت مینمائید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجائی رسیده است گل
که تاج کیانی کند آرزو تقو بر تو ای چرخ گردون تقو
شما را بدیده درون شرم نیست ز راه خرد مهر و آزر نیست
بدین چهره و این مهر و این رأی و خوی همی تاج و تخت آیدت آرزوی
مثل شما مثل روباهی گرسنه ایست که دهقان بر او ترحم نموده
در بوستان راه داد. روباه در مراجعت عده زیادی از ابناء نوع
خود را آورده قصد خرابی و خسارت بانگور باغبان نمود.
ای بنی الاسلام! هر چه میخواهید از خراشه خود بشما
میدهم، شترهای خویش را از غله و خرما بار کرده بی دردنگ
و آرام بوطن خود برگردید. ولی اگر قصد اقامت در ایران را
داشته باشید، بدانید که سر نوشت شما مانند همان روباه است
که بالاخره بدست باغبان کشته شد.

مغیر بدون اینکه در وجناتش تغییری ظاهر گردد پاسخ داد:
شاهها! اگرچه غالب اظهارات شما در باره اعراب مقرون
بصحت است، اگرچه یکوقت سوسمارهای سبز بیابان غذای ما بود
و آب شور چاه‌ها را آشامیده لباس پشم شتر میپوشیدیم، اگرچه

اعراب دختران خود را زنده زنده دفن میکردند، ولی تمام این وحشیگریها با عهد جاهلیت سپری شد، در دوره جاهلیت نیاکان ما خوب را از بد تمیز نداده و از این جهت باری بر دوش آنها بود که بردن آن بسی دشوار میبود، ولی خداوند پیغمبر اکرم را در میان ایشان بر انگیخت و کتاب مقدس خویش قرآن را برای آنها فرستاد، پیغمبر، اعراب را براه راست هدایت فرمود و توفیق علم و ادب بخشید، او ما را از حالت عالم و حالت انسانهایی که در این عالم زندگی میکنند با خبر کرد و بجنگ با کفار امر فرمود و اگر شما شریعت الهی و سنت نبوی را قبول نمائید جنگ، جدال، کشتار و خونریزی بهیچوجه رخ نداده و حتی یک نفر مسلمان هم بکشور ایران داخل نخواهد شد، ولی اگر برخلاف رفتار شود آتش محاربات زبانه کشیده بسیار کسانرا خواهد سوخت. طاقت یزد کرد دیگر طاق و پیمانۀ صبرش لبریز گردید، زیرا میدانست اعراب در پرتو دیانت میخواستند زمام امور هیئت جامعه را بدست گرفته حتی الامکان بر استیلای خود بفرزایند. آری همینطور هم شد، پس از آنکه اعراب مستولی شدند تنی چند بر مرکب رهوار آسایش سوار شده عده زیادی بورطه مرکب فرو رفتند:

همه نام بوبکر و عمر شود	چو با تخت منبر برابر شود
نشینی دراز است پیش فراز	تبه گردد این رنجهای دراز
ز نفرین ندانند باز آفرین	رباید همی این از آن از این
بداد و به بخشش کسی تگردد	برنجد یکی دیگری بر خورد
نژاد و بزرگی نیاید بکار	شود بنده بی هنر شهریار
بکوشند و کوشش بدشمن دهند	همه گنجها زیر دامن نهند
بجویند و دین اندر آرند پیش	زیان کسان از پی سود خویش

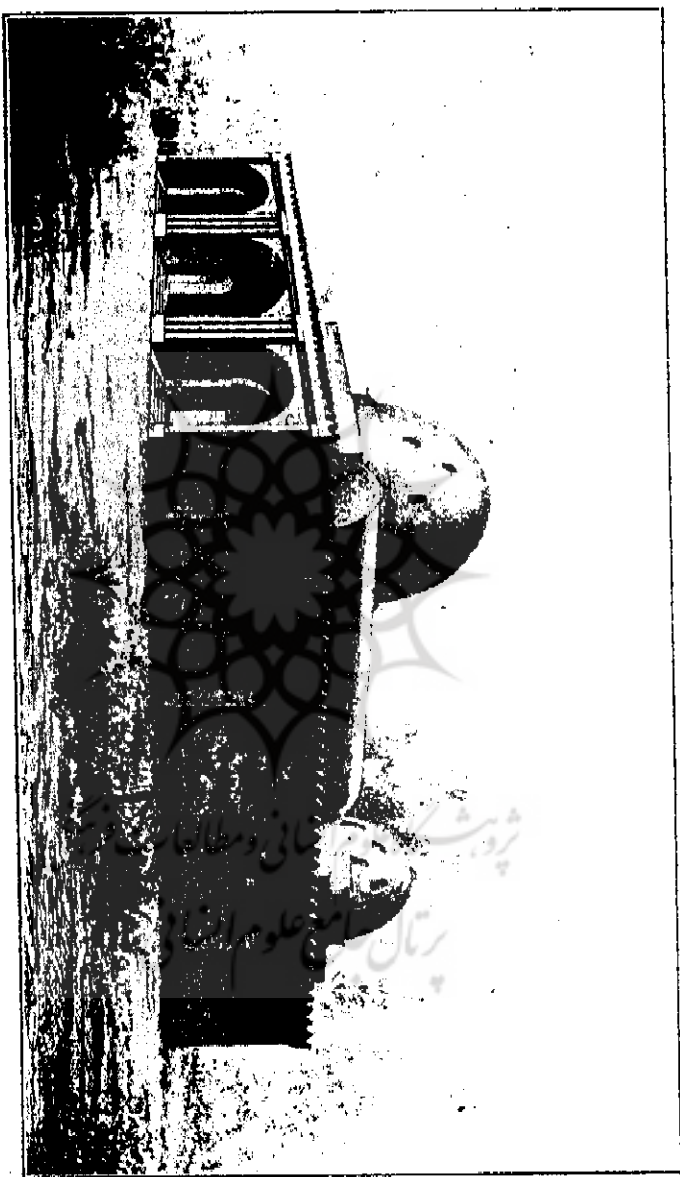
نباشد بهار از زمستان پدید نیارند هنگام رامش نبید
 که زود آید این روز اهریمنی چو گردون گردون کند دشمنی
 سپس یزد کرد امر کرد تا کیسه‌هایی پر از خاک بر دوش
 اعراب گذارده روانه نزد رؤسای خود بنمایند و این در حقیقت
 نمونه همان خاکی بود که در جنگ قادسیه بدست اعراب افتاد.
 نازیبان از حصارها و باروهای شهر مدائن دور شده، کیسه
 های خاک را از دوش خود گرفته به پشت شترهای خویش
 گذارده، به پیش سعد و قاص شتافتند. سعد این عمل پادشاه ایران
 را بفال نیک گرفته گفت «خاک علامت سلطنت است» و عنقریب زمام
 سلطنت ایران بدست ما خواهد افتاد.

دگرگونه شد چرخ گردون بچهر ز آزادگان پاك، بپريد مهر
 بدینگونه تا ماه بگذشت سی همی رزم جستند تا قادسی
 خروشی بر آمد بکردار رعده از اینروی رستم و ز آنروی سعد
 رفتند هر دو ز قلب سپاه یکسو کشیدند از آوردگاه
 چندان طولی نکشید جنگهای جلولاء، نهاوند و قادسیه با
 تمام شدت و سطوت خویش ظاهر شده، مملکت در لجه خون و
 آتش مستغرق گشت، اعراب با ستمکاری و قساوتی که قابل
 توصیف نیست بخونریزی مشغول گشته و بسی کشیدند و بسی
 افروختند و بسی زنهای بیچاره را بی خانمان کردند (۲) و

(۲) شاعر عرب گوید:

الم تر ان الله انزل نصره و سعد بیاب القادسیه معصم
 فأبنا و قد امت نساء کثیرة و نسوة سعد لیس فیهن ایم

یعنی: آیا نمی بینی که خداوند فتح و نصرت را نازل کرده در حالتیکه سعد قادسیه
 را احاطه نموده است، ما برگشتیم و بسیاری از زنهای فرس را بی شوهر کردیم و از
 زنهای عرب کمی بیوه نشده بود. فردوسی فرماید:
 بدست یکی سعد و قاص نام نه زاد و نه بوم و نه دانش نه کام
 (مترجم)



نقش اصلی سروستان از آثار ساسانی در جنوب شیراز

این نقش از روی اسلحه‌های باقی مانده این بنا موافق قواعد فن معماری از طرف « دیولادووا » فرانسوی که مسئول حفريات آثار عتيقة ايران بوده كشيده شده است و هيئت اصلي آنرا گمان ميدهد

بالاخره قشون ایران پس از يك مقاومت شجیعانه در هم شكسته
هزیمت اختیار کردند.

هزیمت گرفتند ایرانیان بسی كشته شد نامور از میان
یزد گرد هم پس از شكست فاحش قشون ایران با عده كثری
از اكبر و اعیان مملكت بطرف سجستان و كرمان و از آنجا
بخراسان متواری شده و بالاخره خود در مرو بدست آسیابانی
كشته و قتل او عبرت تاریخ گردید و در اینسال یعنی در سال ۳۱
هجری سلطنت چند هزار ساله ایران بدست اعراب ساقط شد.

قاهره - م. ط.

هزیمت

زنان نامور ژاندارك کیست؟

قریباً پانصد سال از زمان طلوع این دخترك
روستائی میگردد، هنوز ملت زنده فرانسه نام
نامی او را فراموش نکرده، بلکه در مواقع
مخصوص در سر تا سر فرانسه بافتخار او



جشنهای با شكوه میگیرد.

«مملكت ژاندرك» و «وطن ژاندرك» همواره در نظر اینملت
متمدن دو كلمه مقدسی است كه در هنگام اظهار تفاخر و مباهات
بزبان میراند. مخصوصاً در جنگ بین المللی اخیر، این نام مقدس
بیش از پیش بر شهرت خود افزوده، غالب شعرا و نویسندگان
فرانسه در بسیاری از اشعار، سرودها و مقاله‌هاییكه برای تحريك
و تشویق ابناء وطن خود بچنگ و خصومت با آلمان سروده یا
مینوشتند، آنها را به پیروی این «ژنی» بی نظیر تحریص می